

پادشاهان سلسله پیشدادیان بر اساس منابع تاریخی

سهیلا پایان

استادیار گروه عمومی، واحد کازرون، دانشگاه آزاد اسلامی، کازرون، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا ۲۷۱-۲۰۰۸) - سال ۱۶ شماره ۶۲ - صفحه ۱-۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۲۲

چکیده

سلسله پیشدادیان به عنوان اولین سلسله ایرانی در منابع مختلف ایران یعنی اوستا، متون پهلوی، شاهنامه و متون اسلامی آمده است، شرح حوادث مربوط به هر کدام از شاهان در این منابع گاهی مشابه و گاهی با افزوده و کاستی و تفاوت همراه است. اوستا و روایت های ملی ایران در گذر زمان و تا هنگامی که در دوره ساسانیان به رشته تحریر درآمدند دچار تحولاتی شد و سپس اساس کار تدوین کنندگان متون پهلوی، مورخان اسلامی قرار گرفتند. این تحولات همچنان ادامه یافت و به صورت افزوده ها و تفاوت هایی در شرح داستان های پیشدادی خود را نشان داد. این پژوهش با روش تحلیل - توصیفی سعی بر آن دارد تا به بررسی سلسله پیشدادیان در منابع تاریخی بپردازد.

واژگان کلیدی: پیشدادیان، اسطوره، منابع تاریخی، تاریخ

مقدمه

پیشدادیان نخستین سلسله پادشاهان در شاهنامه و اساطیر ایرانیان می‌باشد. معادل اوستایی پیشداد، پَرَدَات، به معنای مقدم است. پیش به معنای مقدم و داد به معنای قانون گذاری است. این نام طبعاً نام یک خاندان نبود، بلکه نامی است که بعدها بر این گروه نهاده‌اند. زیرا این گروه را از نظر قانون گذاری مقدم بر دیگران شمرده‌اند. پیشدادیان بیشتر از اینکه در تاریخ اساطیری قابل درک باشند، در تاریخ‌نگاری اندیشه اهمیت دارند.

پیشدادیان نخستین دودمان فرمانروا در شاهنامه و تاریخ ایران است. کیومرث که این دودمان فرمانروایی را بنیاد گذاشت، در شاهنامه نخستین فرمانروا و در نوشته‌های اوستایی نخستین کسی بوده‌است که از فرمان اهورامزدا پیروی کرده و اهورامزدا همه تباران آریایی را از او آفریده‌است. اما برخی از تاریخ‌نگاران که از نوشته‌های پهلوی بهره برده‌اند، کیومرث را نخستین انسان و هوشنگ را نخستین فرمانروا می‌دانند. در اساطیر ایران از کیومرث (گئومرتن، به معنای نخستین انسان) به عنوان نخستین انسان یاد شده، و کمتر بر پادشاهی او تکیه می‌شود. اما در شاهنامه او نیز جزو دودمان پیشدادی به حساب می‌آید. در متون پهلوی، هوشنگ کسی است که دارای لقب پیشداد می‌باشد؛ و چنین گمان می‌رود که او را نخستین پادشاهی می‌دانسته‌اند که بر جهان فرمان رانده‌است. پایان پیشدادیان با پادشاهی زوتهماسب یا گرشاسپ (پسر زو) است و سپس شروع سلطنت کیانیان است.

کیومرث

در بین روایاتی که در ایران باستان پیرامون افسانه‌ی آفرینش، نخستین بشر و اولین شاه شده، روایت‌های مربوط به کیومرث از اهمیت بسیاری برخوردار است.

در اوستا چندین بار از کیومرث یاد شده و از او به عنوان اولین پادشاه در جهان و نیز نخستین نام رفته است، چنان که آخرین فرد بشر و موعود پیروز گرمزدائی را سوشیانت دانسته اند: فره‌های مردان پاک را می ستائیم. فره‌های زنان پاک را می ستائیم. همه فره‌های توانای مقدس پاکان را می ستائیم؛ از فره‌های کیومرث تا سوشیانت پیروزگر.

و در بند بعدی درباره کیومرث چنین آمده است.

فره‌های کیومرث پاک را می ستائیم. نخستین کسی که به گفتار و آموزش اهورا مزدا گوش داد. از او خانواده‌ی ممالک آریا (ایران) و نژاد آریا به وجود آمد.

داستان مشیه و مشیانه و گاواوکدت با اختلاف املا و تلفظ طبق همان روایات قدیم ضبط شده است. بنا بر روایات ابن بلخی، مدت پادشاهی کیومرث چهل سال و طول عمرش هزار سال بوده است. طبری درباره کیومرث داستانی دراز آورده و علت این طول و تفصیل آن است که در مورد کار کیومرث اختلاف نظر فراوان وجود دارد. صاحب مجمل‌التواریخ و القصص چنین آورده است: «اول مردی که به زمین ظاهر شد، پارسیان او را گل شاه گویند، زیرا که پادشاهی او آلا بر گل نبود. پس پسری و دختری از او ماند، ایشان را مشی و مشیانه می گفتند و از ایشان در ۵۰ سال هیجده فرزند آمد. چون بمردند، جهان ۹۴ سال بی پادشاه ماند، تا او شهنج (هوشنگ)، و تا این وقت از عمر کیومرث دویست و نود و چهار سال و هشت ماه گذشته بود (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۲۴، ۲۱، ۲۶). و نویسنده کتاب مزبور با این گفته می خواهد نشان دهد که کیومرث همان ادم نخستین بوده است.

تعالی در کتابش درباره شاه کیومرث این گونه می نویسد: «راویان امتهای گوناگون درباره وی اختلاف بسیار دارند. برخی گفته اند که همو آدم ابوالبشر بوده است که سلام بر او باد، همان که خدش با دست خود خلق کرده و از روح خویشتن در او دمیده و همه فرشتگان خود را واداشته تا بر او سجده برند و او را در نوع بشر، نهاد و ریشه آفرینش خود قرار داد...» (تعالی، ۱۳۶۸: ۵).

غیاث الدین خواندمیر در کتاب حبیب السیر چنین می گوید: «پیشدادیان با کیومرث ده نفر بودند و مدت پادشاهی ایشان به قول حمزه اصفهانی ۲۴۷۰ سال و به روایت بهرام شاه بن مردانشاه ۲۷۳۴ سال و به روایت حمدالله مستوفی ۲۴۵۰ سال (بوده است) و نخستین کسی که از نوع انسان که متصدی ایالت جهانیان گشت، کیومرث است. و کیومرث به لغت سریانی حی ناطق گفته می شود. و در نسبت کیومرث میان صاحبان اخبار اختلاف بسیار است، چه بعضی عقیده بر آن است که او بزرگترین اولاد صلبی آدم بوده و جمعی گفته اند که قینان بن انوش بن آدم را کیومرث می گفته اند. و عقاید زرتشتیان بر آنست که کیومرث عبارت از ابوالبشر و لقبش گل شاه بود، زیرا که در زمان سلطنت او در فضای جهان غیر از آب و خاک چیزی نبوده است. و عده ای را عقیده بر آن است که امیم بن لاود بن ارم بن سام بن نوح، کیومرث است. و در کتاب روضه الصفا آمده که: به گفته درست، کیومرث پسر سام بن نوح است» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲۷۱).

هوشنگ (هئوشینگه پر ذات)

این نام به پارسی چنین نوشته شود و در کتاب های تازی اوشهنج نویسد. بنابر بیشتر روایات، او فرزند سیامک پور کیومرث بود و پادشاه اقلیم ها و بر مردم فرمانروا شد و زمین را آباد کرد (تعالی، ۱۳۶۸: ۸).

بر طبق روایات شاهنامه، هوشنگ دومین شاه ایران زمین است. ولی با مطالعه یشت ها می توان از هوشنگ و کارهای او شناخت بهتری به دست آورد. بنا بر یک روایت، هوشنگ پسر کیومرث و بروایتی دیگر، فرزند سیامک پسر بزرگ کیومرث است که در جنگ با دیوان کشته شد.

بنا بر نوشته یشت پنجم، هوشنگ بر بلندی کوه هرا (هر برزئیتی) برای ایزد بانو اردویسور آناهیتا قربانی کرده از خدا چنین می خواهد: کامیابی به من ده ای نیک، ای توانا ترین اردویسور ناهید، که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردم.

در بند بیست و یکم یشت پنجم، هوشنگ با لقب پرذات معرفی شده است، لقبی که اغلب با اسمش همراه است. به قول کریستن سن، نام اصلی و نخستین اسم هوشنگ، پسر ذات بوده و هوشنگ بعدها به عنوان نامی ثانوی بر او اطلاق شده است (کریستن سن، ۱۳۴۳: ۱۲۲). در یشت پنجم، هوشنگ نخستین کسی است که از او یاد می شود، و نام جمشید پس از وی می آید. در یشت های ۱۷، ۱۵، ۹، ۵ و ۱۹ از هوشنگ به عنوان شاه سخن می رود. در ریگ ودا هوشنگ یکی از قهرمانانو پهلوانانی است که پس از جدایی هندی ها و ایرانی ها پدید می آیند.

هوشنگ به اتفاق پدر بزرگ خود کیومرث به خونخواهی سیامک بر دیوان حمله می برد و قاتل پدر را از پای درمی آورد. هوشنگ پدید آورنده آهن است و جنگ افزار و کارافزار در زمان او ساخته شد. اوست که بر هدایت آب و استفاده از آن و کاریز کنی آگاهی یافت و با رواج آن، موجد پیشرفت هایی در کشاورزی گردید. مهم تر از همه آن که پیدایش آتش در ایران باستان بدو منسوبست. همچنین اهلی کردن بسیاری از جانوران، بکار گماشتن آن ها، استفاده از پوست جانوران خوش پوست و درست کردن چرم بدست او انجام پذیرفت.

ابوریحان بیرونی از آن چه که در منابع پهلوی آمده سخن نگفته است. ابن بلخی و حمزه اصفهانی در مورد نسب هوشنگ با بیرونی موافقتند. مرکز فرمانروایی هوشنگ شهر استخر بوده و مردم وی و برادرش ویکرت را پیامبر می دانسته اند.

صاحب مجمل التواریخ درباره هوشنگ چنین آورده است:

«اول نام پیشداد بر هوشنگ افتاد، از برای آن که نخست او دادگری بین مردم نمود، و اوشهنج نیز خوانندش، اوشهنج بن سیامک بن کیومرث و بروایتی گویند پسر مهلائیل بود و نبیره آدم، پادشاهی هوشنگ چهل سال و کارهایش کندن کاریزها و باب کردن خانه سازی و شهرسازی و آوردن علم نجوم است. بنای دامغان و استخر به وی منسوب است» (بهار، ۱۳۸۳: ۳۲۵).

طبری مدت سلطنت وی را پانصد سال آورده است، ولی اکثر مورخان سلطنت او را چهل سال و عمرش را پانصد سال می دانند. مغان وی را بت پرست دانسته اند (طبری، ۱۴۰۸، ج ۱: ۴۰۲).

حمزه اصفهانی در کتاب ملوک الأرض و الأنبياء می نویسد: «نخستین پادشاه ایران بود، و پیشداد یعنی نخستین فرمانروا، چه وی اولین کسی بود که به پادشاهی برخاست و در اصطخر بر تخت نشست، و از این رو اصطخر را بوم شاه یعنی سرزمین شاه خواندند. ایرانیان چنین می پندارند که وی و برادرش «ویکرت» هر دو پیامبرانند. از جمله کارهای او این بود که آهن را استخراج کرد و به ساختن ابزار جنگی و برخی ابزار صنعتگران دست یافت، و به مردم فرمان داد که درندگان را بکشند» (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۰).

تهمورث (نختم اروپ)

«چون هوشنگ بمرد، پس از او سیصد سال زمین بی پادشاه بماند، تا آن که طهمورث، از فرزندان او، به شاهی نمودار شد. وی مانند کیومرث نکو روی بود و پرتو نیکبختی خدایی داشت، همان که

به پارسی فر ایزدی گویند. در او پاکی فرشتگان و خوبی پیامبران و شکوه پادشاهان یک جا فراهم آمده بود و چون تاج شاهی بر سر نهاد، بزرگان مردم و سران پیشگاه خود را فرا خواند و نزدیک ساخت و مکرمت کرد و به آنان گفت: شادی کنید که من به یاری خداوند و کرامت و پشتیبانی او زمین را برای شما از پلیدی ها و شرارت ها پاک می سازم و شما را از اهریمنان و اهریمن صفتان آسوده می دارم و میان شما و خویشان و خاندان و فرزندانم در نگهداشت شما و یاری شما فرقی نمی نهم. همه کوشش های خود را در آن چه شما را به مصلحت و رستگاری برساند به کار خواهم گرفت. چه به روشنی روز و چه به تاریکی شب، شما را از رساندن سودها بی بهره نمی گذارم. رفاه به شما روی خواهد آورد و داد و نیکویی در میان شما گسترده خواهد شد» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۰).

بنا بر روایت شاهنامه، تهمورث پسر هوشنگ، و مدت شهریاریش سی سال بود. طبق معمول بین روایات اوستایی و پهلوی اختلاف زیادی وجود دارد و همین اختلاف احوال موجب شده است که در روایات اسلامی در مورد وی شاخ و برگ های ساختگی زیادی به وجود آید.

در اوستای موجود بیش از چند بار از تهمورث یاد نشده است. مأخذ مزبور جز در یکی دو مورد آگاهی قابل توجهی به دست نمی دهد، و تنها در یشت های پانزدهم، و نوزدهم، و بیست و سوم نامی از تهمورث آمده است.

در بند دوم آفرین زرتشت پیامبر نیز یک بار از تهمورث یاد شده است. در آن جا زرتشت که برای

کی گشتاسب آرزوی کامیابی می کند، چنین می گوید:

چون تهمورث (ازین ونت) مسلح شوی.

از آن جا که تهمورث با اهریمنان و دیوان پیکار کرده و بسیاری از آن ها را کشته است، وی را تهمورث دیوبند می نامند.

در فصل سی و سوم شاهنامه پادشاهی هوشنگ و تهمورث هفتاد سال قید شده و این با روایات ملی که پادشاهی هوشنگ را چهل سال و سلطنت تهمورث را سی سال ذکر کرده اند، درست در می آید؛ و بنابر این اشاره، می بایستی تهمورث بلافاصله پس از هوشنگ به شهریاری رسیده باشد. به موجب مآخذ پهلوی، خط و پیدایش آن به تهمورث نسبت داده شده و این مطلب که طبق کتب اسلامی وی خط را از دیوانی که دربند کرده بود آموخته، مبنی بر اشتباه است.

تهمورث علاوه بر داشتن مقام پهلوانی و شهریاری، مؤمن و خداپرست نیز بوده است. هم او بود که بت پرستی را ممنوع ساخت، خداپرستی را رواج داد و بر دین ادریس بود. تهمورث دستور داد که همه دیوان و اهریمنان از میان مردم بیرون شوند، و آن ها را به بیابان ها و دریاها فرستاد. به قول طبری مدت پادشاهیش چهارصد سال بود.

لقب تهمورث زیناوند یعنی تمام سلاح و دیوبند است. به گفته صاحب متون الاخبار، تهمورث در هفت کشور رایت سلطنت برافراشت. او تابع اوامر الهی بود و به روایت اکثر مورخان، روزه داشتن در زمان وی متداول و معمول گردید. سبب این امر آن بود که قحطی سختی در میان مردم بروز کرد. تهمورث به ملاحظه حال فقرا و یتیمان فرمان داد اغنیا به غذای شام اکتفا و از خوردن غذای روز چشم پوشی کنند و آن را به طبقات مذکور بدهند.

جمشید (بیم خش نَت)

«جمشید را به اختصار جم نیز می نامند و گفته اند که او سلیمان بن داوود که بر او سلام باد، بوده است و این به کلی محال و خطایی بزرگ است که میان آن دو بیش از دو هزار سال فاصله است و

چون فرمانروایی و حالات وی همسان فرمانروایی و حالات سلیمان، در نیرو و قدرت و فرمان راندن بر جن و انس و جز این ها بوده، گفته اند که همو سلیمان است. اما چه بسیار است تفاوت میان آن دو در دودمان و زمان و مکان» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۳).

دوران شهریاری جمشید عصر طلائی تاریخ ایران است. نام جمشید در گاتاه‌ویشته ها به چشم می خورد. در یشت های ۵، ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۷ و ۱۹ از جمشید سخن می رود. مثلاً در یشت ۱۵ چنین آمده است: در حالی که بر فراز نای البرزکوه بر تخت زرین نشسته و بر بالش زرنگار تکیه زده است، ایزد (ویو) هوا و باد را ستایش می کند و از او چنین می خواهد: این کامیابی را به من ده تو ای زبردست، که من در میان تولد یافتگان بشر فرهمندترین گردم، در میان مردمان خورشیدسان باشم، که من در شهریاری خود چارپایان و انسان را فناپذیر کنم، آب ها و گیاه ها را خشک نشدنی سازم و انسان ها غذاهای زیان ناپذیر خورند. در یشت هفدهم نیز چنین آمده است:

جمشید با همان ویژگی و صفت خاص در صدد است تا زندگی مردمان را خوش و خرم و دور از گزند سازد. این بار بالای کوه هرا (البرز) به ستایش اشی و نگوهی (ایزد ثروت و دارایی) می پردازد و خواستار می شود تا به او توانایی بخشیده شود تا جهت مردم گله های پروار تهیه کند. تقاضا می کند طوری شود که مرگ از میان برخیزد و زندگی جانداران با جاودانگی قرین گردد. و نیز آرزو دارد که گرسنگی و تشنگی برافتد.

در کتاب سوم دینکرد نیز جمشید مورد ستایش قرار گرفته و با شاه گشتاسب مقایسه شده است. در کتاب هفتم دینکرد از اقدام اجتماعی جمشید دایر بر تقسیم مردمان به چهار طبقه روحانیان، رزمیان، پیشه وران و برزگران سخن رفته است.

در تاریخ بلعمی این گونه آمده است که: «از پس طهمورث جمشید بود. چنین گویند که جمشید برادر طهمورث بود و همه جهان وی داشت، و سخت نیکو روی بود. و معنی «شید» روشنایی بود، و جم شیدش از بهر آن خواندند که هر جا که میرفتی، روشنایی از وی می تافتی» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۳۰).

ضحاک تازی (آژی داک)

پس از هزار سال زندگی جمشید، دوران هزار ساله حکومت آژی دهاک یا ضحاک فرا می رسد. به طوری که گذشت، دوران شهریاری جمشید دوران عظمت، بزرگی، آسایش و سازندگی تاریخ ایران است. اما در هزار سال عمر و شهریاری ضحاک اوضاع واژگونه می شود، و این بدان جهت است که آژی دهاک هزاره تباهی، ویرانی، مرگ و تاریکی را بنیان می نهد. در تاریخ بلعمی آمده است: «از پس طوفان، هزار سال، ملکی پدید آمد از نسل حام بن نوح، نامش ضحاک، و جادوی دانست. و او پادشاهی همه جهان بگرفت. و او را به پارسی اژدها خواندندی و هزار سال زندگی وی کم یک روز بود. و این ضحاک را اژدها به سوی آن گفتندی که بر کتف او دو پارچه گوشت بود بزرگ بر رسته دراز، و سر آن به کردار ماری بود و آن را به زیر جامه اندر داشتی، و هر گاه که جامه از کتف برداشتی، خلق را به جادوی چنان نمودی که این دو اژدهاست، و از این قبل مردمان از او بترسیدند. و عرب او را ضحاک گفتند» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۴۳).

در سانسکریت و نیز وداهای، نشانه هایی از کردارهای زشت آژی دهاک به چشم می خورد. نام آژی دهاک از دو جزء آژی و دهاک ترکیب می شود و هرکدام از این دو جزء، در یسنا ضمن داستان هوم، از آژی دهاک اوستا به طور جداگانه آمده و مورد استعمال قرار گرفته است. آژی به معنی مار و اژدهاست. در اوستا به این معنی چنین اشاره شده است: نخستین کشوری که من آفریدم، آریاوایج

بود که رود ونگوهی دائی تی از آن می گذرد. اما اهریمن در آن جا آژی (=مار) را بیافرید. دهاک نیز آفریده ای اهریمنی و زیان رسان است؛ و از ترکیب این دو واژه، در ادبیات دینی و اساطیری مخلوقی بسیار قوی پنجه، مهیب و گزندآور پدید آمده است. در اوستا و همچنین در روایات از دهاک یاد شده است. در فصل ۹ یسنا ضمن داستان هوم، از آژی دهاک یاد می شود که به دست فریدون به هلاکت می رسد.

ثعالبی درباره نسل ضحاک این گونه می نویسد: «تازیان گمان دارند که ضحاک فرزند علوان بود و پارسیان برآند که بیوراسب فرزند اندرماسب، از فرزندان سیامک، فرزند کیومرث، بوده است. وی را بیوراسب نامیدند، چون به زبان پهلوی بیور بیش از صد هزار را گویند و ضحاک را بیش از یکصد هزار اسب بوده است، با زین ها و لگام ها و هر چه بایسته اسبان بود. پس این که پارسیان او را بیوراسب می خوانند، یعنی که یکصد هزار اسب داشته. پدرش شاه یمن بود. شیطان فریبش داد تا پدر را بکشد و به او گفت: اگر پدر را بکشی، من پیمان می بندم که تو شاه جمشید را خواهی کشت و فرمانروایی هفت اقلیم را به چنگ خواهی آورد. پس به حيله پدر را بکشت و هر چه داشت خود صاحب شد و از این راه آمادگی یافت تا بر جمشید در کشورش غلبه کند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۸).

فریدون (ثرائئون)

فریدون که در زبان اوستا ثرائئون خوانده می شود، در حماسه های ایرانی از ارج و ارزش بسیاری برخوردار است. فریدون پس از جمشید از بزرگترین شهریاران و ناموران باستانی به شمار می رود. پدرش ائوی (آبتین) یکی از نخستین راهبان یا سازندگان عصاره هوم بوده است. فریدون در کشور چهارگوشه که همان گیلان است، زاده شد. در اوستا چنین آمده است: چهاردهمین کشور با نزهت

که من -اهورامزدا- آفریدم، ورن چهارگوش است، که در آن فریدون، کشنده آژی دهاک، زاده شده است.

در یشت پنجم نیز به این مطلب اشاره رفته و فریدون از کشور ورن دانسته شده است. این موضوع در سایر یشت ها نیز تکرار می شود. و نیز در همه یشت ها پیروزی او بر ضحاک به چشم می خورد.

بنابر اشاره بندهش: چون هزاره نخستین پایان یافت، آژی دهاک به قدرت رسید، در دوران وی زشتی و بدی و دروغ چیره گشت، و این دوران هزار سال دوام یافت. در پایان این هزاره، فریتون بر او غالب گشت و او را در بند نهاد، در کوه دماوند.

بنا به گفته شاهنامه، چون روزگاری دراز از شهریاری غاصبانه و جفاکارانه ضحاک بگذشت، فریدون از مادر زاده شد. در این هنگام ضحاک در خواب دید که مردی فریدون نام بر او شوریده بخواری و ذلت به بندش خواهد کشید. به همین جهت خورد و خواب بر وی حرام شد، و در صدد یافتن فریدون برآمد.

پدر فریدون آبتین است و مادرش فرانک. ضحاک که بر فریدون دست نیافته است، آهنگ پدرش آبتین می کند، و او متواری می شود. فریدون را از ترس ضحاک به مردی برمایه یا پرمایه نام می سپارند و او در تحت توجه آن شخص قرار می گیرد. بنا به گفته روضه الصفا، فریدون پسر صلبی جمشید و به فریدون بن اتقیان معروف است.

چنان که در شرح حال ضحاک گذشت، فریدون به دست کاوه آهنگر به پادشاهی رسید. وی ولایت اصفهان و نواحی آن را به کاوه سپرد و کاده تا هنگام مرگ در آن جا حکم راند. فریدون در پنجاهمین

سال سلطنت خود یکی از دختران ضحاک را به همسر برگزید. از این زن دو پسر به نام سرم یا سلم و تور، و از همسر دیگری که نامش ایراندخت و پارسی نژاد بود، پسری به نام ایرج آورد. به گفته اکثر مورخان، فریدون پانصد سال عمر کرد که سیصد سال آن به شهریاری گذشت. بنا به قول طبری و بلعمی و ابن اثیر، فریدون پس از مرگ کاوه دویست سال زیست. وی ممالک خویش را بین سرم، تور و ایرج تقسیم کرد. کشوری که به سرم رسید سرمان، مملکتی که نصیب تور گردید توران و حصه ای که به ایرج تعلق گرفت، ایران زمین (اثرین و یج) نامیده شد. ایرج در ملازمت پدر در ایران ماند. سلم و تور بر ایرج رشک برده به ایران لشکر کشیدند. ایرج از پدر اجازه خواست که به تنهایی به دیدار برادران خود برود، و همین کار را هم انجام داد. ولی آن دو ناجوانمردانه برادر را کشته سرش را نزد فریدون فرستادند.

چرم پاره ای که کاوه بر سر چوب کرد و بدان وسیله مردم را به یاری طلبید، درفش کاویان خوانده شد. این درفش تا زمان حمله اعراب به ایران، وجود داشت. در این زمان درفش مزبور به دست عمر بن خطاب افتاد. وی گوهرهای آن را جدا کرد و درفش را در آتش افکند.

منوچهر (منوش چیرا)

در اوستا تنها یک بار از منوچهر نام رفته و آن درموردی است که یادی از ایرج به (اثری) به میان آمده است: فروهر منوشن چیرا از خاندان اثری را می ستائیم.

در منابع پهلوی هر جا که به سلم و تور و ایرج و فریدون اشارت رفته، از منوچهر نیز گفتگو شده است. اما مآخذ موجود پهلوی فاقد تفصیلی است که در شاهنامه درمورد منوچهر مشاهده می شود.

در فصل بیست و سوم بندهش سلسله نسب منوچهر تا فریدون چنین آمده است. منوش چهر پسر منوش کرنر، پسر منوش کرنک، پسر کم ثرا، پسر زوشا، پسر فرگزگ، پسر گزگ که دختر ارچ (ایرج) بود و ارچ را پسر فریتون.

به موجب فصل سی و چهارم بندهش، نسب زرتشت با چهارده واسطه به منوچهر می رسد. فردوسی در شاهنامه در مورد کین خواهی و کشتن سلم و تور چیزی بر منبع مزبور نیفزوده و دوران پادشاهی منوچهر را یکصد و بیست سال قید کرده است.

در فصل سی و سوم بندهش به نبردهای ایرانیان و افراسیاب در زمان منوچهر چنین اشارت رفته که افراسیاب پس از جنگی منوچهر را به هزیمت واداشته و نوذر پسر دیگر منوچهر در نبرد کشته شده است. اما بعدا میان آن ها سازش حاصل گردیده و منوچهر دیگر باره ایرانشهر را از افراسیاب بازپس گرفته است. اما شاهنامه از افراسیاب در دوران نوذر پسر منوچهر سخن به میان می آورد. همچنین بنا به گفته شاهنامه، نوذر در زمان پدر کشته نمی شود، بلکه پس از منوچهر هفت سال سلطنت می کند و سپس به قتل می رسد.

قلمرو پادشاهی منوچهر تا بابل (بغداد امروزی)، اهواز- کوه و بصره گسترش داشت و ملوک عرب از جمله شام و یمن به فرمان او بودند و بدین ترتیب سلطنت او تا شام و مغرب رسیده بود. اما فرعونان مصر از او اطاعت نکرده خود به استقلال فرمان می راندند.

منوچهر در آغاز پادشاهی به سرزمین های سلم و تور لشکر کشید و ان دو را به هلاکت رساند. به گفته طبری و بلعمی و ابن اثیر، وی یکصد و بیست سال پادشاهی کرد و بسیار دادگستر بود.

او نخستین کسی بود که دورادور شهر خندق کند و در هر شهری آلات جنگ گرد آورد و رعایا را مأمور آبادانی شهرها و دهات کرد. حارث ابن ابی شداد پادشاه یمن که جنگ ها و فتوحات بسیار کرده، غنایم فراوان آورده و پادشاهی او تا هندوستان و انبار و موصل را دربرمی گرفت و آذربادگان نیز از نواحی او به شمار می رفت، فرمانبردار منوچهر بود. مدت زندگانی منوچهر یکصد و شصت، و دوران پادشاهی صد و بیست سال بود. ولی شاهنامه عمر او را صد و بیست سال می داند:

چو سال منوچهر شد بر دو شصت ز گیتی همی بار رفتن بیست

پهلوانان و سرداران نامداری که در نبردها منوچهر را یاری می کردند، سام و زال بودند.

در تاریخ بلعمی سخنان او که درباره حقوق پادشاه و مردم بر یکدیگر است این گونه بیان شده است: «آگاه باشید که هر ملک را حق بود بر سپاه، و رعیت را نیز بر ملک حق است و سپاه را نیز همچنین. اما حق ملک بر سپاه آن است که او را فرمان کنند و با دشمن حرب کنند و او را نصیحت کنند اندر آن حرب، تا دشمن ازو بازدارند و پادشاهی او برو نگاه دارند، و حق ایشان برو آن است که ایشان را روزی ها بدهد و به وقت بدیشان برساند و تأخیر نکند. و ایشان ملک را چنان اند که چون پر مرغ را، و مرغ بی پر به کار نیاید.

و اما حق ملک بر رعیت آن است که او را فرمان برند و جهان آبادان دارند و کشت و ورز کنند و درخت نشانند و بنا کنند، تا جهان آبادن بود، تا ایشان خراج ملک بتوانند گزاردن، و خراج از وقت تأخیر نکنند. و حق رعیت بر ملک آن است که بر ایشان داد کند و ستم نکند و خراج از ایشان به رفق و نرمی بستاند و بر ایشان دشخواری نکند، و سخت نگیرد، و ستمکاران بر ایشان نگمارد، و ایشان را کاری نفرماید که نتوانند کردن، و اگر ایشان را به کار آبادانی جهان اندر به کشت و ورز،

نفته حاجت آید، ملک ایشان را از خواسته خود یاری کند، تا خراج او نشکند و قوت ایشان نشود. و اگر سالس از آسمان آفت آید که ثمره را زبانی باشد، آن سال خراج ایشان بیفکند، و اگر آن دیگر سال باران نیاید خراج نباید خواستن از ایشان، تا ایشان بدان، جهان آبادان کنند و آن گاه که بازخواهند، چندان ستانند که ایشان تباہ نشوند.

و بدانید که ملک ایدون باید اندرو سه خصلت بود: یکی راستگوی بود و دروغ نگوید. دو دیگر با سخاوت بود و بخیلی نکند. سه دیگر خشم نگیرد. زیرا که خلق اندر دست وی است، و دست او برایشان دراز است: هر چه خواهد برایشان تواند کرد و فرمودن. و ایدون باید که هر چیزی او را بود از نعمت و خواسته و فراخی نعمت، رعیت را همچنان بدهد، مگر آن چیزی که ملک را بود خاصه، که رعیت را به کار نیاید چون اسبان و آلت سلاح و گوهرها و چیزها، که ان جز ملکان را به کار نیاید. اما آن چیزی که خلق را به کار آید، نباید که او خویشتن را چیزی خاصه بدارد و خلق را از آن بازدارد، چنان که ایدون گوید: «فلان طعام مخورید تا من بخورم، یا فلان شراب نخورید تا من خورم، یا فلان جامعه میوشید تا این خاصه مرا بود، یا فلان اسپرغم مبیید تا من بومیم» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۳۵۳-۳۵۱).

نوذر (نوتر)

بنا بر مندرجات اوستا، نوذر در شمار پهلوانان نامدار بوده و برخی از بزرگان و نامداران به خاندان وی منسوبند که نوذریان نامیده می شوند. در آبان یشت آمده است که نوذر برای آنآهیتا فدیہ داده و درخواست کامیابی کرده است. از اشارات یشت پنجم چنین برمی آید که کی گشتاسب از خاندان نوذر است. استادپور داود در جلد دوم یشت ها درباره خاندان نوذریان اظهار نظری بدین مضمون دارد: بنا بر مندرجات بندهش، کیقباد سر سلسله کیانیان شسر خوانده زاب پسر تهماسب بوده و

چون زاب از خاندان نوذر پسر منوچهر است، کیانیان از خاندان نوذر به شمار رفته اند. در آبان یشت، فقره ۹۱، گشتاسب از نوذریان شمرده شده است. در شاهنامه نام نوذر با ماجراهای پهلوانی بسیار همراه است. از رویدادهای این زمان، جنگ های پیاپی ایرانیان و تورانیان - به سرکردگی افراسیاب - است که سرانجام با مرگ نوذر، پهلوانی از میدان بیرون می رود. دوران پهلوانی که در عصر منوچهر آغاز شده بود، در زمان نوذر به اوج رسید و گسترش یافت. چیزی نگذشت که نوذر از راه و رسم نیکوی پدر منحرف شده به گردآوری مال پرداخت. بزرگان از گردش پراکنده شدند و وی از مردمی بیگانه شد. هنگامی که سام پهلوان از این ماجرا آگاهی یافت، دامن همت بر کمر بست و دگرباره نوذر را به راه و رسم گذشته و آیین نکو بازآورد. پشنگ که در آن هنگام شهریار توران زمین بود، با آگاهی از مرگ منوچهر، طمع دیرین یعنی اندیشه تصرف ایران زمین در نهادش بیدار شد. پس دو پسر خود افراسیاب و اغریث را با سپاهی گران به جنگ نوذر فرستاد. در این هنگام سه نبرد میان افراسیاب و نوذر رخ داد و سرانجام نوذر به دست افراسیاب کشته شد، زیرا که افراسیاب به سبب کشته شدن نیای خود تور به دست منوچهر، از وی و نوذر کینه دیرینه داشت. اوضاع ایران زمین به نابسامانی کشیده شد و افراسیاب برای دوازده سال تاج و تخت ایران را در اختیار گرفت. بالاخره ایرانیان بار دیگر تجدید نیرو کرده و زال پهلوان، تاج و تخت ایران را باز پس گرفت و زو را به سلطنت رساند.

در روایات مورخان اسلامی مستقلاً از نوذر سخن نرفته است. ابن بلخی ضمن ذکر نسبنامه دیگران، تنها دوبار از وی یاد می کند. ابوریحان نیز کاملاً همین روش را در پیش گرفته است. صاحب مجمل در دو مورد از نوذر گفتگو به میان آورده و می گوید که نوذر پسر منوچهر و پدر توس و گسته‌م

است. تاریخ حمزه اصفهانی هیچ ذکری از نوذر ندارد و تنها پادشاهی او را پنج سال قید می کند. حمدالله مستوفی مدت شهریاری نوذر را هفت سال می داند. به گفته اکثر مورخان، نوذر پنجاه و سه سال عمر کرده است. ذکر این نکته را لازم می داند که به هنگام لشکرکشی افراسیاب و کشته شدن نوذر، سام نریمان به کشور دیگری عزیمت کرده بود و بنابر این در ایران حضور نداشت.

زاب یا زو (اوزو)

زاب پسر تهماسب فرزند منوچهر است. در نامه های پهلوی نام وی هوزوب و در شاهنامه زویازاب قید شده است. روایات متدختر زاب را از تخمه فریدون و پور تهماسب پسر منوچهر می دانند. در اوستا تنها یک بار در یشت سیزدهم از تهماسب و زاب نام رفته و آن در موضعی است که به گروه شهریاران و پارسایان درود فرستاده می شود. فروهر پاکدین اوزو (زاب) از خاندان توماسب (تهماسب) را می ستائیم.

زاب از شاهان درجه دوم پیشدادی به شمار می رود. به طوری که قبلاً گفتیم، نوذر به دست افراسیاب کشته شد و مدتی چند ایران در تصرف افراسیاب بود. سپس زاب با زو پسر تهماسب لشکری گرد کرده افراسیاب را هزیمت داد، خود رسماً شاه شد و به مدت پنج سال در ایران سلطنت کرد.

قول شاهنامه و بندهش در مورد پنج سال مدت شهریاری زاب یکیست. بنا به مندرجات شاهنامه، نسب زاب به فریدون می رسد و از وی به عنوان (زوتهماسب) یعنی پسر تهماسب یاد می شود. در فصل سی و چهارم بند ششم بندهش عنوان پهلوی (هوزوب توهماسپان) یعنی (هوزوب پسر توهماسپ) در مورد وی به کار رفته است.

بنا بر گفته شاهنامه چون نوذر کشته شد، افراسیاب به مدت دوازده سال غاصبانه در ایرانشهر بر تخت نشست. سرانجام پهلوانان ایران زمین به کنکاش نشستند تا شهریاری بیابند و او را بر اریکه

سلطنت استوار دارند و چون دو پسر نوذر یعنی توس و گستهم را برای احراز این مقام شایسته نمی دانستند، زو پسر تهماسب را به شاهی برگزیدند. زو به یاری پهلوانان ایران زمین با افراسیاب به نبرد پرداخت. در اثر جنگ های پی در پی، خشکسالی پدید آمد و به همین جهت دو طرف پس از پنج ماه دست از جنگ کشیده جیحون را مرز ایران و توران قرار دادند و افراسیاب به سرزمین خود یعنی توران بازگشت. زو مدت پنج سال در نهایت آرامش سلطنت کرد و در هشتاد و شش سالگی چشم از جهان فرو بست.

روایات اسلامی در باب زاب یا زو اختلاف دارند. منابع مزبور اغلب زاب و گرشاسب را مشترکاً شهریار ایران زمین دانسته و مانند فردوسی در مورد گرشاسب کمتر سخن گفته اند. بیرونی سلسله نسب زاب را زاب بن تهماسب بن کمجهور بن زوبن هوشب بن دوسر بن منوشچهر قید کرده و دوران سلطنتش را پنج سال می داند. ابن بلخی می گوید: پارسیان او را زو می خوانند. اما در بعضی از تواریخ عرب نام وی زاب و مدت پادشاهیش سی سال ذکر شده که با آن چه دیگران گفته اند، اختلافی فاحش دارد.

صاحب مجمل درین باره چیزی از خود نیاورده و با استناد به طبری چنین می نویسد: طبری می گوید که تهماسب با دختر نامون منجم افراسیاب ازدواج کرد و زاب متولد گشت. طبری پس از آن به کارهای زو می پردازد که لشکر بیاراست و افراسیاب را از ایران براند و به آبادانی پرداخت و روزی که ایرانیان از بیداد افراسیاب رهایی یافتند، آبان روز بود از آبان ماه. پس آن روز را جشن گرفتند و این جشن تا امروز هم با شکوه مهرگان برپا می شود. مستوفی و میرخوند نیز بر مبنای

روایات بیرونی مطالبی نوشته و مدت عمر و دوران پادشاهی او را به ترتیب هشتاد و شش سال و پنجسال ذکر کرده اند.

حمزه اصفهانی درباره زو اینچنین می نویسد: «چون زو به پادشاهی رسید، خرابیهای افراسیاب را در شهرها و قلعه ها، مرمت کرد و نه‌های پر شده را دوباره حفر کرد و خراج و باج را از مردم برداشت، و شهرها آبادان و بهتر از وضع سابق گردید. و در سرزمین سواد دو نهر زاب را بگشاد و آب دجله را بدان ها شیرین کرد. و در روزگار او کیقباد پدر شاهان کیانی به وجود آمد و هم در زمان پادشاهی وی گرشاسب فرمان راند» (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۵).

گرشاسب یا گرشاسپ

شاهنامه از دو گرشاسب گفتگو می کند: یکی گرشاسب پهلوان که در حماسه ملی در ضمن برشمردن نام نخستین پهلوانان شاهنامه که در سپاه منوچهر بودند، از او به عنوان گرشاسب جهان پهلوان سپاه منوچهر و فریدون یاد می شود.

و گرشاسب دوم گنجور شاه است. این که گرشاسب پهلوانان همان گرشاسب گنجور باشد مطلبی است که نمی توان آن را با قاطعیت پذیرفت. گرشاسب دوم (گنجور شاه) مندرج در شاهنامه، پسر زو یا زاب است که پس از پدر مدت نه سال پادشاهی کرد. در دوران وی تورانیان - که ایران را ضعیف یافتند - دگر باره دست به حمله زدند و مقارن همین احوال بود که گرشاسب شاه پسر زو درگذشت و بنابراین فرصتی برای اقدام متقابل به دست نیامد و این فرجام کار پیشدادیان بود، چه پس از سپری شدن یک دوران فترت، کارهای پهلوانی سام و زال و رستم آغاز می شود. رستم کیقباد را بر اریکه شهریاری می نشاند و با این عمل، دوران پر عظمت و آشوب کیانیان شروع می گردد.

اسدی طوسی در گرشاسبنامه خود گفته های اوستا و آثار ادبی قرون اول اسلام را بازگو کرده است. به موجب مندرجات کتاب بندهش، نسب گرشاسب چنین آمده است: گرشاسب و اوروخش دو برادر بودند از پسران اثرط، پسر سام تورگ، پسر شیدسپ، پسر تور، پسر جمشید. با مقایسه متون دو کتاب یاد شده و سایر منابع، چنان چه از تغییرات جزئی که به مرور زمان پیش آمده است چشم پوشیم، ملاحظه خواهیم کرد که در کلیات اختلافی وجود ندارد. همچنین در کتاب مقدس زرتشتیان در مورد جنگ های گرشاسب با دیوان و دادن روایاتی موجود است که اصول آن ها با داستان های گرشاسبنامه انطباق دارد. در کتاب های مذهبی باستانی گرشاسب پهلوانیست مغلوب ناشدنی، زنده جاویدان و از یاران موعود زرتشتی، و با اعتبار همین روایتست که اسدی طوسی، گرشاسب را فرد کاملی معرفی می کند: در نبردهای سخت زبون و سرافکننده نمی شود، بر ببر و شیر و اژدها غلبه می کند و هنرها و دلیری هایی از خود نشان می دهد.

میر خوند در حبیب السیر می گوید: به قول اکثر مورخین، گرشاسب دخترزاده بنیامین بن یعقوب و برادرزاده زو بود. به عقیده صاحب تاریخ معجم، گرشاسب پس از درگذشت پدرش زاب، به مدت بیست سال بر تخت شاهی نشست. حمدلله مستوفی اظهار می دارد که گرشاسب شش سال رایت شاهی برافراشت و از مفاتیح العلوم چنین برمی آید که زاب و گرشاسب، باتفاق یکدیگر به امر جهانداری قیام می نمودند.

نتیجه گیری

با توجه به آنکه پیشدادیان چهره‌ای اسطوره‌ای به خود گرفته است باید به نظریات اسطوره‌شناسان توجه ویژه داشته باشیم. پژوهشگران زیادی به موضوع اسطوره پرداخته‌اند که میرچا الیاده یکی از

سرشناس ترین آنها است. این اسطوره شناس سرشناس، در نوشته‌های خود به مفهومی با نام «حافظه جمعی» اشاره می‌کند و درباره چگونگی شکل‌گیری اسطوره‌ها می‌نویسد: یاد یک واقعه تاریخی و یا یک شخص «حقیقی»، حداکثر بیش از دو یا سه قرن در حافظه جمعی مردمان باقی نمی‌ماند. چون برای حافظه جمعی دشوار است که حوادث فردی و سرگذشت اشخاص «حقیقی» را به یاد بسپارد. شاید بتوان گفت که حافظه عامه به شخصیت‌های تاریخی دوران‌های جدید، معنی و اعتباری می‌بخشد که بایسته آنهاست.

اگر بخواهیم پیشدادیان را با تاریخ تطبیق دهیم، سال‌ها قبل از مادها و هخامنشیان قرار می‌گیرند و چنین می‌نماید که زمان پیشدادیان با دوره‌های پیش از تاریخ فلات ایران هماهنگی دارد، به طوری که آنها صرفاً یادگاری از یک شخص ویژه نیستند بلکه نماد یک دوره تاریخی می‌باشند.

در زمان کیومرث که نخستین پادشاه است، زندگی نخستین برای بشر ترسیم می‌شود و فضایی را نشان می‌دهد که هنوز بشر نتوانسته به دستاوردهای تمدنی دست یابد. اما در زمان هوشنگ که آتش یافت می‌شود، رفته رفته فضای پیشرفت و اسکان بشر ترسیم می‌شود. طهمورث به گردآوری خط و دانش می‌پردازد و همین باعث رونق تمدن بشری در زمان جمشید می‌شود؛ از آلات جنگی گرفته تا پزشکی و درمان. یعنی بشر بعد از آنکه به دانش دست یافت، پیشرفت‌های تمدنی حاصل شد. همانطور که آثار باستانی فراوان از وجود شکوه تمدنی در دوران پیش از تاریخ حکایت می‌کنند. رفته رفته این دوره‌ها تبدیل به اسطوره شدند و خاطرات دوره‌های پیش از تاریخ با خاطرات دوران شاهنشاهی‌های بزرگ آمیخته شد. در نهایت داستان‌های حکیمانه شکل گرفتند و کارکرد این داستان‌ها همواره انتقال دستاوردهای فرهنگی و تمدنی ایرانیان از هزاران سال پیش بوده است.

منابع

۱. اصفهانی، حمزه بن حسن، (۱۳۴۶)، سنی ملوک الارض و الانبیا (تاریخ پیامبران و شاهان)، ترجمه‌ی دکتر محمد جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، (۱۳۷۸)، تاریخ بلعمی (تکلمه و ترجمه‌ی طبری)، به تصحیح محمد تقی بهار، تهران: انتشارات زوار.
۳. بهار، مهرداد، (۱۳۸۵)، جستاری در فرهنگ ایران، تهران، نشر اسطوره.
۴. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، (۱۳۷۲)، شاهنامه‌ی کهن (پارسی تاریخ غررالسیر)، پارسی-گردان محمد روحانی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۵. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۸)، تاریخ الرسل والملوک، (۱۴ جلدی)، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر.
۶. کریستن سن، آرتور، (بی‌تا)، کارنامه‌ی شاهان، ترجمه‌ی باقر امیر خانی و بهمن سرکاراتی، انتشارات کمیته‌ی استادان، دانشگاه تبریز.